



سیدمصطفی عمادی

من، جهان آرا، فتح‌الله افشاری و احمد فروزنده در هتل پرشین آبادان، در یک اتاق بودیم. این جا محل استراحت ما بود و محل کارمان، ساختمان دوطبقه‌ای بود که کنار هتل قرار داشت؛ اما در واقع کار و استراحت ما یکی بود. در شب‌هایی که ما در آن اتاق می‌خوابیدیم، هر زمان که بیدار می‌شدم یا غلتی می‌زدم، می‌دیدم جهان آرا بی‌صدا و متواضعانه و متضرعانه در حال نماز شب است.

عبدالوهاب خاطری‌زاده

موردی پیش آمد که همه بچه‌ها با صدای بلند خندیدند، ولی محمد فقط یک لبخند زد. از او پرسیدم: «محمد، همه دارن می‌خندن! چرا تو نمی‌خندی؟» جواب داد: «خنده با صدای بلند، قساوت قلب می‌آورد. تو هم سعی کن بلند نخندی.»

سیدعباس بحرالعلوم

جهان آرا بسیار مبادی ادب بود. در تمام دورانی که با او بودم، یک کلمه حرف خارج از ادب از او نشنیدم. بسیار آرام، متین و مؤدبانه صحبت می‌کرد. یک روز که جهان آرا برای سرکشی از خط آمده بود، به من گفت: «می‌خوام برم دیدگاه.» نزدیک رودخانه، هتل شش طبقه‌ای قرار داشت به نام «هتل رودکنار» که بر اثر انفجارات، به حالت مخروبه و سوخته درآمده بود. این هتل، دیدگاه ما بود. با جهان آرا به طبقه پنجم رفتیم. عراقی‌ها آن طرف آب، کنار رودخانه مشغول کندن کانال بودند. در حین دید زدن، به یکی از عراقی‌ها اشاره کردم و به جهان آرا گفتم: «نگاه کن ببین این عراقی مادرسگ چه کار داره می‌کنه!» تا این را گفتم، جهان آرا نگاه تیزی به من انداخت و گفت: «چی گفتی؟» گفتم: «با این عراقی بودم! مادرسگا بعثیا شهر رو گرفتن و مردم رو آواره کردن، حالا ببین دارن چی کار می‌کنن!» برگشت گفت: «سرباز امام زمان فحش نمی‌ده!» این حرف جهان آرا خیلی برایم سنگین آمد. وقتی گفت سرباز امام زمان فحش نمی‌دهد، خیلی خجالت کشیدم. انگار آب سرد رویم ریخته باشند، چنین حالی داشتم. هنوز هم این حرف او در گوشم طنین انداز است.